

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين و صلى الله على سيدنا محمد و آله الطاهرين

خلاصه مباحث گذشته

مرحوم شهید صدر (رضوان الله تعالى علیه) شبهه‌ای را در مقابل آن چهار بیان برای عدم جریان تراحم و وجود تعارض بین دو واجب ضمنی ذکر کردند. جواب اول و مناقشات آن گذشت.

جواب دوم از شبهه‌ی مذکور

در جواب دوم می‌فرمایند «إن أدلة الأجزاء و الشرائط ظاهرة فى الإرشاد إلى الجزئية و الشرطية» ادله اجزاء و شرایط ظهور در ارشاد به جزئیت و شرطیت دارد. ارشاد یعنی این مرکب بدون این جزء یا شرط محقق نمی‌شود پس اگر کسی عمداً این جزء یا شرط را ترك کرد به خاطر ترك این جزء یا شرط او را عقاب نمی‌کنند بلکه چون ترك عمدی این جزء موجب ترك مرکب شده، به اعتبار ترك مرکب او را عقوبت می‌کنند.

اثر جزء یا شرط این است که اگر آورده شود مرکب آورده می‌شود و اگر ترك شود مرکب ترك می‌شود. شارع وقتی می‌فرماید «لا صلاة إلا بطهور» یا «لا صلاة إلا بفاتحة الكتاب»، مکلف را ارشاد می‌کند به اینکه طهور شرط نماز و فاتحة الكتاب جزء نماز است.

در ادامه می‌فرمایند «و هذا المفاد لا يجرى فيه التزام أصلاً» بین دو فعلی که امر متعلق به آن ارشادی است تراحم معنا ندارد. چون «لیس مفادها حکماً تکلیفياً يستحيل ثبوته للمتزامين معاً کی نفتش عن المقيد اللبی له» تراحم فقط بین دو حکم تکلیفی معنا دارد یعنی اگر شارع ما را هم ملزم به نجات این غریق و هم ملزم به نجات آن غریق کرد می‌گوئیم قدرت نداریم وقتی قدرت نداشتیم می‌گوئیم یا این و یا آن را انجام می‌دهیم. به قول آقای صدر نتیجه این می‌شود که هر کدام لباً مقید به عدم اشتغال به دیگری می‌شود اما در اجزاء و شرایط نمی‌توانیم يك جزء را لباً مقید به عدم اشتغال به دیگری یا بالعکس کنیم.

در ادامه می‌گویند اطلاق ادله‌ی اجزاء و شرایط می‌گوید حتی اگر عاجز هم هستی شرط یا جزء، شرطیت و جزئیت دارد ولی چون عاجزی مرکب ساقط می‌شود. مثلاً «لا صلاة إلا بفاتحة الكتاب» می‌گوید این برای مطلوب مولا جزئیت دارد ولو تو عاجز باشی و وقتی عاجز شدی سبب می‌شود مطلوب مولا محقق نشود «فيلزم سقوط التكليف الاستقلالي بالمجموع رأساً».

بعد می‌فرمایند «و لو فرض العلم من الخارج بعدم سقوط» اما اگر در موردی دلیل ثانوی گفت امر به مرکب ساقط نشده، «وقع التعارض بين إطلاق دليلي الجزئين المتزامين» بین اطلاق جزئین - قیام و رکوع - تعارض به وجود می‌آید و باید قواعد باب

ما مجموعاً سه اشکال بر این جواب داریم:

اشکال اول: این جواب ربطی به شبهه ندازه و تنها تکرار یکی از آن صیغ اربعه، منتهی با تعبیر دیگر است. صاحب شبهه می‌گوید اگر دلیل به اجزاء بما هی الاجزاء تعلق پیدا کند برای عدم جریان تزامم مجالی وجود دارد اما اگر متعلق بالاجزاء المقدوره باشد نیاز به دلیل دیگر منتفی می‌شود.

مثلاً اگر از این ده جزء، قدرت بر نه جزء وجود نداشت همان دلیل اول می‌گوید يك جزء باقی مانده را بیاور کما اینکه همان دلیل اول می‌گوید اگر از این ده جزء، بر يك جزء معین قدرت نداری بقیه‌ی اجزاء مقدور را بیاور و همین‌طور اگر یکی از دو جزء - قیام یا رکوع - را علی سبیل التردد قدرت دارد، یقین داریم بقیه‌ی الاجزاء باقی می‌ماند و بین این دو تزامم واقع می‌شود.

به بیان دیگر ایشان در جواب دوم به اساس شبهه که می‌گوید تکلیف به اجزاء مقدوره تعلق پیدا کرده عنایتی نکرده‌اند بلکه روی این مسئله بحث می‌کنند که ادله‌ی اجزاء و شرایط ارشادی است در حالیکه صاحب شبهه هم ارشاد به جزئیت و شرطیت را قبول دارد منتهی می‌گوید: «ارشاداً إلى الجزئية فی فرض القدرة». اگر قدرت دارد جزء است و اگر ندارد جزء نیست دیگر مجال نمی‌رسد که به اطلاق ادله‌ی اجزاء تمسک کنیم و بگوئیم صورة العجز را شامل می‌شود و یلزم سقوط این تکلیف بعد سراغ دلیل دیگر برویم و در دلیل دیگر هم مسئله‌ی تعارض را مطرح کنیم.

اشکال دوم: این جواب به همان صیغه‌ی سوم باز می‌گردد که در آن گفتید جریان تزامم در واجب ضمنی تالی فاسدی غیر قابل التزام دارد چون در واجبین ضمنین قید لبی عدم الاشتغال به ضد مساوی أو أهم را نمی‌توان آورد و اگر این تقیید بخواهد در واجبین ضمنین جریان پیدا کند سبب می‌شود امر مولا به مرکب، به شرط ترك احد الجزئین باشد. ما در جواب گفتیم اولاً اصل قید لبی را قبول نداریم و ثانیاً اگر هم باشد چه کسی گفته در همه موارد تزامم قید لبی جریان پیدا کند.

در مقام تنظیر ببینید به عقیده‌ی برخی مانند مرحوم نائینی، خوئی و صدر، در جایی که ترتب جریان ندارد تزامم هم جاری نیست یعنی تزامم در جایی است که بین دو تکلیف حتماً ترتب باشد. در حالیکه ما این مسئله را قبول نداریم و می‌گوئیم اولاً برخی ترتب را قبول ندارند اما تزامم را قبول دارند و ثانیاً بر فرض پذیرش ترتب، چه اشکالی دارد که در بعضی از موارد تزامم مثل واجبین استقلالین ترتب جاری باشد و در برخی دیگر مانند واجبین ضمنین ترتب جاری نباشد؟

اشکال سوم: ایشان ادعا کردند که تزامم بین دو جزء به نحو وجوب ارشادی یا به تعبیر دقیق‌تر بین احکام ارشادی معقول نیست و دلیلشان قید لبی است و می‌گویند در دو واجبی که دارای دو حکم تکلیفی هستند قید لبی جریان دارد ولی این قید لبی در دو واجب ارشادی جاری نیست. به نظر ما این ادعا هم صحیح نیست چون می‌گوئیم چه دلیلی وجود دارد که این قید لبی باید در تمام موارد تزامم باشد؟

به بیان دیگر و در مقام توسعه‌ی بحث می‌گوئیم مسلماً تعارض بین دو حکم عقلی معقول و متصور نیست ولی آیا بین دو حکم عقلی، تزامم هم معنا ندارد؟

[1] بحوث فى علم الأصول، ج7، ص: 129 و 130: و ثانياً۔ إن أدلة الأجزاء و الشرائط ظاهرة فى الإرشاد إلى الجزئية و الشرطية و لو كانت بلسان الأمر أو النهى. و هذا المفاد لا يجرى فيه التزام أصلاً، إذ ليس مفادها حكماً تكليفاً يستحيل ثبوته للمتزامين معاً كى نفتش عن المقيد اللبى له، بل مقتضى إطلاقاتها لحال العجز ثبوت الجزئية أو الشرطية فيه أيضاً، فيلزم سقوط التكليف الاستقلالى بالمجموع رأساً. و لو فرض العلم من الخارج بعدم سقوطه وقع التعارض بين إطلاق دليلى الجزئين المتزامين على أساس العلم بانتفاء إحدى الجزئيتين.